اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که شد راجع به بیع شرایط متعاقدین ایشان مطرح فرمودند. بحث اولشان راجع به صبی بود که معاملات صبی درست نیست و ان شا الله من در وقت خواندن عبارت ان شا الله باذنه تبارک و تعالی متعرض می شویم که در باب صبی خود مرحوم شیخ خیلی اخذ و رد دارد، خیلی غیر طبیعی اخذ و رد دارد. خیلی عجیب است چون از یک طرف شواهد را می بیند در روایات که بیع صبی و تصرفات صبی درست نیست، از یک طرف در واقع خارجی زیاد می شود. می فرستیم بچه می رود نان می گیرد، پنیر می گیرد. جمع کردن این دو تا با همدیگر کار مشکلی است لذا هی سعی می کند با توجیهات که به منزله آلت است یا به منزله فلان است و استقلالیت ندارد، آن عبارت را بعد می خوانیم. راجع به مسئله صبی هم عرض کردیم اصولا یکی از آیاتی که در این جهت هست خود همین مسئله صبی است و عرض شد کرارا و مرارا، این شواهد تاریخی را نگاه بکنید داریم. یکی از مسائلی که در جاهلیت خیلی روی آن حساب می شد مسئله ایتام و یتامی بود، پول ایتام را غالبا مخصوصا این هایی که شخصیت داشتند با مادرشان ازدواج می کردند این پول خورده می شد، پول ایتام از بین می رفت. این مسئله ایتام و برخورد با اموال یتیم و بعدها مراد از یتیم. البته در قرآن که یتامی دارد، بعد آمد که یتیم به حد رشد و بلوغ رسید دیگه یتیم نیست، لذا کلمه یتیم در روایات مرادف با صبی شد و مراد از صبی هم غیربالغ، ولو ممکن است غیر ممیز باشد، می گویند از عبارتی که مرحوم فخرالمحققین دارد که می گوید فرغتُ من العلوم معقولها و منقولها، ایشان ۱۱ ساله بوده. ممکن است که خیلی هم ملا و مرد فاضلی باشد اما یازده، دوازده ساله باشد اما این اصطلاحا صبی است. صبی هنوز بر آن صدق می کند و لذا صبی را ممیز و غیر ممیز می گیرند. بعد چیزهای دیگه هم هست. در بحث صبیان ما اصولا در ابواب مختلف فقه روایت داریم، شنیدم اخیرا یک مجموعه ای را جمع کردند خیلی مفصل در حدود چند هزار صفحه احکام صبیان است. چون ندیدم نمی دانم چاپ شده یا نه. ما در ابواب مختلف داریم، و خیلی عده ای از آن ابواب ظرافت های خاص خودش را دارد. من دیگه وارد آن بحث نمی

شوم مثلا زکات مال یتیم که عده ای مثلا این بحث را مطرح کردند و بلانسبت حتی به امیرالمومنین نسبت دادند که ایتام در دامن ایشان بودند، اموالشان را که دادند کم شده نستجیر بالله، این را چون به هر حال واقعا هم نمی دانیم بگوییم یا نه، در ترجمه حریز ابن عثمان در کتب اهل سنت دارد، این حریز ناصبی بوده چون جدش را امیرالمومنین در نهروان کشته بودند، دارد که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه حضرت را لعن می کرد. روایت حریز ابن عثمان در بخاری هم هست. همین اشکال معروف بخاری. در یک جا روایت دارد که می گوید پیش حریز رفتم گفتم کتاب بده، باز کردم حدیث اولش این بود که پیغمبر وصیت کرد که بعد از فوت ایشان دست علی ابن ابی طالب را قطع بکنند. یک حرف های عجیب و غریبی است. یکیش هم همین است که جناب ابورافع وصیتی کرده بود که بچه هایش و ایتامش در دامن امیرالمومنین بودند، اموالی که به آنها داد کم شده بود. مثلا صد هزار درهم بود نود هزار درهم شده بود. بعد بچه ها گفتند پدر ما صد هزار درهم بوده، گفته نه هر سال زکاتش را دادم. این هم به امیرالمومنین نسبت داده. متاسفانه این در بعضی از کتب شیعه این مطلب آمده است.

خوب دقت بکنید من چون نمی دانم اینهایی که چاپ کردند ملتفت هستند یا نه، اصلا دارد که ابورافع بعد از امیرالمومنین زنده بود، اصلا ابورافع بعد از شهادت امیرالمومنین زنده بود و به مدینه آمد چون همراه امیرالمومنین در کوفه بود. می خواهم بگویم سطح تاریخ را ببینید چطور دروغ درست می کنند که ایتام داشته و ایتام در دامن امیرالمومنین بوده و اموالی که به آن ها داده کم شده بود. در کتب اهل سنت هست. حالا بخواهیم قسمت های تاریخی را بگویم اصولا زیاد است، حتی در این قصه ای که یزید خبیث جیش را برای کعبه فرستاد، برای نابودی عبدالله زبیر، عجیب است که نوشتند که لشگر به لشکر یزید خطاب کردند که ما تفعلون فی اموال الیتامی؟ این را در تاریخ دارد. خیلی عجیب است، معلوم می شود که این مسئله یک مسئله عجیب اجتماعی بوده، مال یتیم و مال صغیر. من اشارات می کنم. خیلی بحث سنگینی است و بعد فروعی هم دارد یعنی فقط این نیست. انواع فروع در مسئله تصویر می شود. حالا چون من موسوعه را ندیدم نمی توانم چیزی بگویم اما خیلی ابواب هست. بحث صبی بحثی است که انصافا روی آن کار بشود خیلی جا دارد.

مسئله بیع یکیش است. از همان اول عبادات و اینها بگیرید، چون احتمال دارد که حتی مسئله صبی را در طهارت هم مطرح بکنیم که اگر مثلا لباسی را تطهیر کرد بگوییم نه رفع القلم عن الصبی شامل این هم می شود. من در رفع القلم توضیحش را می دهم.

و در آیات مبارکه در باب صبی هم عده ای از آیات هست، در مورد خصوص مسئله مال که در آیه هست این مال اموال یتیم را، اموال صبی را در اختیارش قرار دادن است. مال بیع و شراء نیست. این آیه مبارکه و ابتلوا الیتامی حتی إذا بلغ النکاح. این بلغ النکاح چون یُتم یتیم را در روایات دارد، یُتم به بلوغ تمام می شود. لذا در آیه مبارکه دو چیز آمده است. یکی بلوغ و یکی رشد، لکن آن راجع به دفع اموال است. اشتباه نشود. من اول آیه را نخواندم خیال نفرمایید که آیه مربوط به بحث بیع است. و ابتلوا الیتامی حتی إذا بلغوا النکاح. همین کلمه بلوغ را از همین گرفتند. بلوغ اصطلاحا یعنی بلغ النکاح، چون در لغت عربی مثلا می گویند البلوغ، مراد بلوغ النکاح است. فإن الجنۀ هی الماوی را دارند که یعنی هی ماوی، در فإن الجنۀ هی الماوی الف لام به جای اضافه و ضمیر است. آن وقت ما البلوغ می گوییم یعنی بلوغ النکاح. حتی إذا بلغوا النکاح. فإن آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم. این راجع به بیع و شراء نیست. راجع به عبد و اجاره و نکاح و این ها نیست. این راجع به دفع اموال ایتام به آن هاست لذا دو تا شرط دارد، یکی بالغ باشند و دوم این که رشید باشند. آن وقت اموال ایتام را بهشان بدهیم

یکی از حضار: این دفع اموال همان رسیدن به سطح معاملات است

آیت الله مددی: یعنی اموال خودشان است.

یکی از حضار: یعنی تا آن سن نمی شود بیع و شراء از آنها صادر بشود.

آیت الله مددی: نه آن ربطی ندارد. اگر گفتید بیع و شراء باطل است شما پولتان را بدهید برایتان بیع و شراء بکنند. اموال آن نیست. بحث بیع و شراء ربطی ندارد. کما این که بحث بیع و شراء را خوب دقت بکنید باز فرع بیع و شراء دو تاست. یکی این که صبی ممیز خودش بیع و شراء بکند. یکی اینکه نه بیع و شراء را کسی دیگری انجام بدهد صبی اجرای عقد بکند فقط، مثلا زن و شوهر با هم اتفاق پیدا بکنند. مرد و زن با هم اتفاق پیدا بکنند صبی فقط اجرای صیغه عقد بکند و این اختصاص به صبی هم ندارد. شاید مشهور بین اهل

سنت باشد، قول هست، به نظرم زیاد هم هست. مثلا می گویند زن نمی تواند عقد نکاح بخواند ولو وکالتا، نه برای خودش، با یک مردی و زنی توافقی پیدا بکنند و بعد بگویند دو تا خانم عقد نکاح بکنند بنا بر این که اعتبار تعدد باشد، آن ها گفتند نمی شود.، اهل سنت گفتند نمی شود. اهل سنت را عقد نمی تواند اجرا بکند. این که آمدند گفتند عقد نکاح را هم صبی نمی تواند اجرا بکند. عقد بیع هم.

پس بحثی که در آیه مبارکه هست اموال ایتام است. اموال صبی است. بحثی که ما در این جا داریم عقد صبی است نه اموال صبی. در عقد هم عادتا چون عقد یک وجود انشائی دارد عادتا در عقد دو تا مطلب هست. یک این که اصلا خودش بیع و شراء بکند ولو با مال دیگری. ما بتوانیم بهش بدهیم بازار برود و برایتان بخرد و بفروشد.

دوم این که بیع و شراء را دو نفر انجام می دهند. به صبی می گویند شما صیغه عربی بخوان. بعتُک هذا الکتاب بگو، اجرای صیغه عقد، حالا اجرای صیغه عقد بیشتر مهم ترش در همان بحث نکاح است. به صبی بگویند مثلا زوجتُ را صبی بگوید. این چه را که ما الان در بحث داریم، البته آقای خوئی قدس الله نفسه در این جا در محاضرات یک مقداری بحث را توسعه بیشتری دادند، انواع معاملات و عبادات. حالا من هم به همین مناسبت. البته ایشان به مناسبت حدیث رفع و قلم نه، عرض کردم من هنوز هم نمی دانم یعنی واقعا مطلع نیستم چرا ایشان در حدیث رفع القلم. ایشان هی حدیث را می گوید اما متعرض مسئله سند حدیث و این که آیا قابل قبول هست یا قابل قبول نیست نشدم. این بحث کار ما

در این میانه آن چه که خیلی معروف است و تقریبا می شود گفت در شیعه بیشتر روایاتش باز هم فکر می کنم در کتاب طوسی باشد، این خلاف و مبسوط را نگاه بکنید. رفع القلم عن الصبی. به نظرم مرحوم شیخ در مبسوط رفع قلم دارد. در میراث قم ما نیست، در کتب صدوق نیست، خیلی عجیب است. این حدیث این قدر مشهور است و جزء مسلمات شده و لکن در میراث قم ما نیست.

البته این که گفتم شیخ طوسی نه، باید بگوییم اول شیخ مفید در ارشاد. در ارشاد دارد روت العامۀ و الخاصۀ عن علیٍ. ایشان تعبیر عامه و خاصه دارد. الان شیخ مفید اولین شخص است. ایشان دارد به عنوان عامه و خاصه. از خاصه فعلا در کتبی که الان در دست ما هست هیچی نداریم. این هم خیلی عجیب است و واقعا هم چیز غریبی است. بله ما از خاصه داریم روایت ابی البختری که گفته شده اکذب

البریۀ و خیلی معروف به کذب و جعل و دس حدیث است. شاید هم ابوالبختری معنای حدیث را نفهمیده. یکی را حذف کرده و دو تا شده. و قد رفع القلم عنهما، صبی و مجنون، نائم را برداشته است. فکر می کنم دیده در باب نائم آدم خواب تکلیف دارد. رفع قلم در مجنون و صبی معقول است اما در نائم دیده خیلی معقول است لذا ایشان احتمالا روی همین جهت نائم را برداشته. روایتی که الان ما به اصطلاح امروزی ما با سند در مصادرمان داریم این متن ثلاثی نیست. و قد رفع القلم عنهما داریم. در روایت ابی البختری که عرض کردم روایت ابی البختری آن چه که مربوط به امام صادق است به این صورت است. عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن جده عن علیٍ، حالا یا قال رسول الله یا قال علی، این روایتی که الان ما داریم این است. غیر از این روایت را نداریم. این روایت را هم عرض کردیم با وجود این که در کتاب قرب الاسناد مرحوم حمیری آمده در مصادر بعد از ایشان مثل کافی و فقیه و تهذیب کلا این روایت را نقل نکردند. دیروز هم روایتش را اشاره کردم. در جلد ۱۹ وسائل آمده، چاپ قدیمی که من دارم. دعائم الاسلام نقل فیما بعد است اما از مصادر ما قرب الاسناد دارد.. دعائم الاسلام علی ما ببالی سه تایی را دارد، دو تا را ندارد. این هم جزء عجایب است یعنی این حدیث در مصادر ما عنوانی ندارد اما خیلی مشهور است، انصافا بعدها در فقه فوق العاده مشهور است و تا آن جایی که من الان در ذهنم این است که حدیث عنوان رفع القلمی که داریم یکیش این است، یکیش همین حدیث رفع ثلاثی است. یکی این حدیث رفع عنهم القلم است که در کتاب قرب الاسناد است. یکی هم همین قصه شب نهم ربیع یا عیدالزهراء به قول معروف. آنجا هم دارد و فیها یرفع القلم، آن کلمه قلم آمده در همان شب نهم ربیع که خب تصورش خیلی مشکل است. غرض من الان در ذهنم در مجال روایت در ذهنم نیست که کلمه. البته عرض کردم حدیث رفع توش قلم ندارد، رفع عن امتی تسع، رفع عن امتی إن الله تجاوز. تجاوز هم دارد، رفع هم دارد، وضع هم دارد، اینها را هم داریم. وضع عن امتی هم داریم اما رفع القلم را اگر در این برنامه ها دیدید در ذهن من الان حضور ذهنم رفع قلم، کلمه رفع با قلم، این دو تا. به نظرم همین سه مورد است. دیگه الان مورد دیگه به ذهنم نیامد. یکی این حدیث ابوالبختری است و یکی هم همین حدیث معروف است. الان بحثی که شده راجع به سند حدیث و طبعا بحث بعدی که اساس کار است راجع به معنای حدیث است و طبعا، البته طبق تصور ما مادام حدیث با این متن در مصادر اهل بیت، کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردم که آقای بروجردی معتقد بودند اگر

حدیثی بین اهل سنت مشهور باشد ولو در روایات اهل بیت نیاید می شود قبول کرد، یعنی معنایش این است که اهل بیت را من قبول داشتم. رد نکردند. اگر روایتی مشهور بود در لسان فقها و لسان علما در اهل سنت و از طریق اهل بیت رد نشده، ولو نقل هم نشده است. همین که رد نشده معنایش این است که قابل قبول است. اصطلاحی دارند که حدیث شیعه به عنوان حاشیه و تعلیقه است. تعلیقه بر روایات اهل سنت است. تعلیقه را غالبا جایی می دانند که ولو قبول ندارد. تعلیقه عروه آن جاهایی تعلیقه می زند که قبول ندارد. قبول شده هایش را که تعلیقه نمی زند. پس آن جاهایی که امام تعلیقه نزدند یعنی قابل قبول است. این حدیث اجمالا در میان اهل سنت مشهور است. نمی شود انکار کرد. البته مثلا فرض کنید بخاری ندارد، مسلم ندارد. اما زیاد دارند و عده ایشان هم تصریح کردند و گفتند صحیحٌ، این حدیث در میان اهل سنت خیلی عجیب است. این هم جزء عجایب است. چون شیخ مفید دارد، روت العامۀ و الخاصۀ. از خصال کامل با سند بخوانید، تصادفا من امروز بالخصوص به کتاب مرحوم آقای بروجردی جامع الاحادیث جلد ۱، چون ایشان در جلد ۱، آن هم خیلی لطائف دارد. اگر بخواهم وارد آن بحث بشوم به نظرم طول می کشد، خیلی لطائف خوبی دارد، لطائف حدیث شناسی خوبی دارد، جلد ۱ جامع الاحادیث یک بابی دارند اشتراط التکلیف بالبلوغ. در وسائل هم در مقدمات هست، ابواب مقدمات. تصادفا در آن جا حدیث رفع قلم را هم ندارد. اشتراط التکلیف بالبلوغ، این را تقریبا همه اش را نگاه کردم. حتی اشاراتش هم نگاه کردم در آن جا نبود. این حدیث را در آن جا ندیدم. اگر در خصال بود از قلمش افتاده است.

یکی از حضار: حدثنا الحسن ابن محمد السکونی المزکی بالکوفۀ

آیت الله مددی: از همان اولش مجهول است.

یکی از حضار: حدثنا محمد ابن عبدالله حضرمی، قال حدّثنا ابراهیم ابن ابی معاویۀ، قال حدّثنی قال اوتی عمر.

آیت الله مددی: ظاهرا واضح شد.

معروف ترین حدیثی را که اهل سنت دارند حدیث اعمش، سلیمان ابن مهران عن ابی ذبیان عن علیٍ، این طوری به اصطلاح. البته راجع به این حدیث ابوذبیان عن علیٍ خیلی بحث های متعدد دارد و یکنواخت نیست. از طریق اهل بیت نیست. این همان طریقی است که اهل

سنت دارند. خب مرحوم صدوق اشکال داشته و اصلا در کتاب فقیه روایت را نیاورده است. این شاید مرحوم شیخ مفید هم گفته روت العامۀ، شاید نظرش به شیخ باشد. ولو بعید است. سند از اولش سنی است. اصلا اهل سنت هستند. مجاهیل هم هستند یعنی از اولش خرابی دارد.

علی ای حال عرض کردم تصادفا مرحوم صدوق از همان استادش هم رضی الله عنه دارد. می گویند اگر ترضی کرد علامت وثاقت است. ما عرض کردیم ترضی صدوق علامت تشیع و امامیت است. اگر گفت رضی الله عنه یعنی شیعه است، راجع به این آقای اولش هم حسن ابن زیاد هم رضی الله عنه نگفت. اشاره به این که این سنی است و این حدیث اعمش سلیمان ابن مهران. البته سلیمان ابن مهران این اگر میزان الاعتدال یا مثلا تهذیب الکمال در این کتاب های شما هست به نظرم حتی دیشب پریش هم یک کسی سوال کرد من باز اعتماد به حافظه کردم. به نظرم بخاری و مسلم از اعمش نقل می کنند. در ذهنم این طور است. این تهذیب الکلام را بیاورید ببینید بخاری هم نقل می کند یا نه؟ در ذهنم این است. اعمش شخصیت بزرگ کوفه است، به هر حال فعلا من وارد بحث ایشان نمی شوم. البته مخالف هم دارند. اصلا بعضی هایشان دارند که افسد حدیث الکوفیین اعمش و ابواسحاق. علی ای حال این حدیث اعمش عن علیٍ که قصه عمر است این را اهل سنت زیاد نقل کردند.

اهل سنت مجموعا این روایت را از عائشه، علی ابن ابی طالب، ابی قتادۀ، ابی حریره، سوان و شداد ابن اوس. از این چند نفر نقل کردند لکن بیشترین نقلشان عن علیٍ است. بیشترین نقلی را که دارند عن علیٍ است و بخاری و مسلم نیاوردند. غیر از اینها آوردند. اما اینها نیاوردند و بیشترین نقلش هم عن علیٍ است یعنی حدیث امیرالمومنین چندین جور نقل کردند. خوب دقت بکنید وقتی که نقل ها خیلی زیاد شد و با نقل زیاد هم مشکل داشت و مخصوصا در طریق اهل بیت نیامد، حتی صدوق هم که سعی کرده این را نقل بکند آخرش به مصادر اهل سنت رفته است. مثل این که من الان این حدیث را از نصب الرایه می خوانم. عرض کردم انصافا نصب الرایه کتاب قشنگی برای تخریج احادیث است. آقایان اگر بخواهند روی حدیث اهل سنت کار بکنند و آشنا بشوند با کیفیت تضعیف و ...، این کتاب خیلی خوب است. فوق العاده خوب است.

یکی از حضار: عجیب است که وسائل می گوید روت العامۀ و الخاصۀ، اصلا داخل خود چیز این را ندارد.

آیت الله مددی: ارشاد دارد.

یکی از حضار: ارشاد دو قضیه را مطرح می کند که یکی می گوید که ما جاء به العامۀ و الخاصۀ فی قصه غلام، بعد آن قضیه مجنون را می گوید رُوی

آیت الله مددی: رُوی، من خیال کردم عامه و خاصه مال این هم هست. پس عامه و خاصه مال قدامۀ است.

یکی از حضار: و رووا.

آیت الله مددی: آهان. و رووا یعنی روت العامۀ و الخاصۀ، در ذهنم بود و شبهه ای نداشتم که ارشاد نقل کرده است پس معلوم می شود عامه و خاصه را اول گفته و دومی را گفته رووا، علی ای حال این ترتیب حدیث است. واقع مطلب اگر ما بخواهیم معنای حدیث را که الان مشکل کار ما در بحث بیع است معنای حدیث است که آیا حدیث رفع القلم فقط به احکام کیفری می خورد؟ که رفع القلم یعنی قلم مواخذه یا قلم عقوبت به قول آقایان. یا احکام کیفری. یا احکام کیفری ای که عنوان عمد و خطایش جداست، در باب صبی عمده و خطاه واحدٌ، ما این را داریم. الصبی عمده و خطاه، لکن این را به باب دیات زدند. قصاص و اینها. در آن باب آوردند اما این که رفع قلم، آن وقت آن قصه ای که از امیرالمومنین نقل شده متون امیرالمومنین را می خوانم، این چیزی که از امیرالمومنین نقل شده معظمش راجع به حد است. راجع به زن دیوانه ای بوده که عمر می خواسته حد بر او جاری بکند. امیرالمومنین جلویش را گرفتند اما در میان خود مصادر عامه. مثلا بگویند امیرالمومنین نماز نخواند چون رفع القلم عن الصبی. ما این را هم الان نداریم چون بحث مهم تر از بحث سند. البته انصافش که خود من که خیلی شبهه دارم، با این جور چیزها سند. چون من یک تخصص خاصی در شمّ التاریخ دارم.، با این جور وضعیت که وقتی سند خیلی زیاد می شود و همه اش گیر دارد معلوم می شود که یک چیز دیگری پشت قصه بوده. زورکی می خواستند مطلب را اثبات بکنند و به نتیجه روشنی نرسیده است. تعبیر مرحوم شیخ مفید روت العامۀ و الخاصۀ، بعد که می بینیم خاصه نقل کردند خب

خیلی عجیب و غریب است. عامه زیاد نقل کردند. قبول است. این عامه ایشان درست است اما خاصه را فرض کنید صدوق در خصال آوردند. به عامه برگردانده است.

یکی از حضار: در تعلیقه آمده این چاپ های نیامده، در بعضی از نسخ هست که می گوید قال مصنف هذا الکتاب حدیث هکذا و الاصل فی هذا قول اهل بیت علیهم السلام که المجنون إذا زنت لا یحدّ لأن المجنون ...،

آیت الله مددی: آهان، روی قید المجنون حتی یفیق فرق گذاشته در روایات بین مجنون و مجنونه. حالا به هر حال دقت کردید؟ پس بنابراین این مطلب را الان خدمتتان گفتیم.

مثلا در این جا از پیغمبر نقل کرده اولا در کتاب هدایة، عرض کردم این نصب الرایة کتابی است به نام هدایة مرغینانی، ظاهرا هنوز هم در افغانستان در حوزه اهل سنت و حتی در ایران مثل اینکه، در حوزه اهل سنت کتاب درسی است. شبیه شرح لمعه است. اول هدایة مرغینانی را می خوانند، با این که ایشان حنفی است. آقایان هم خب مذاهب مختلف دارند اما هنوز روی این هدایة مرغینانی کار می کنند. آن وقت این کتاب نصب الرایة لاحادیث الهدایة، هدایة یعنی هدایة مرغینانی، احادیث کتاب هدایة را تخریج کرده. الان که من می خوانم از جلد چهارش است. خیلی قشنگ نوشته است. برای آشنایی بخواهید با حدیث اهل سنت مناقشه بکنید. آشنایی پیدا بکنید. چون این را نقل می کند. این در را باز می کند. انصافا خیلی خبرویت می دهد. من اساس آشنایی ما با اهل سنت از نجف دیگه، شاید ۴۷، ۴۸ سال من همین نسخه را داشتم، پیش من بوده، انس ما با اهل سنت در درجه اول با این کتاب است. چون خیلی مناقشات قشنگی می کند. البته بعدها هم کتاب های دیگری دارند اما این کتابش خیلی لطیف است. جمع و جور کرده و مخصوصا تا یک مدت زمانی ایشان، شاید الان هم بعضی جاها بعضی مصادری را نقل می کند که پیش اهل سنت هنوز چاپ نشده و در دستشان موجود نیست. البته ارزش این بیشتر سر این است که این حنفی است و حنفی ها معروفند که اهل حدیث نیستند. نکته اش را دقت بکنید. یک مقدمه بسیار خوبی هم محمد زاهد کوثری در اول جلدش دارد. آن هم در معرفة الحدیث خیلی موثر است. مقدمه ایشان هم خیلی قشنگ است انصافا آن هم از آن احناف متعصب است. محمد زاهد کوثری به نظرم قرن سیزدهم یا چهاردهم است، سال هزار و سیصد و خرده ای.

علی ای حال محمد زاهد کوثری هم مقدمه دارد. انصافا مقدمه قشنگی را بر نصب الرایهٔ نوشته و نکات لطیفی را در آن جا آورده که قابل استناد است. مثلا در کتاب هدایهٔ دارد که کل طلاقٍ واقعٌ إلا طلاق الصبی و المعتوه، اینها مجنون و معتوه دارند. مثلا آدم خُل. این جا ایشان می گوید غریب بهذا اللفظ، اصلا همچین لفظی را ما نداریم، کل طلاق. این تعبیر فقهائی است. بعد از ترمذی نقل می کند که کل طلاق جائز إلا طلاق المعتوه المغلوب علی عقله. اصلا ببینید! حدیث اولش آن بوده. بعد در عبارت فقها. آن هم هدایهٔ به نظرم قرن چهارم و پنجم است. حالا دقیقا در ذهنم نیست، راجع به ذیلعی ذیلع یکی از جزائر اطراف دریای سرخ نزدیک باب المندب است.

علی ای حال در کتاب های فقهیش، کل طلاق واقع، این که من هی تاکید می کنم برای این که بدانید چطور شده در لفظ حدیث تصرف شده است. إلا طلاق الصبی و المعتوه. این شبیه همان روایت ابی البختری شده. ابی البختری هم از سه تا دو تا را آورده، صبی و مجنون. خوب دقت کردید؟ نائم را برداشته، اما اصل آن حدیث باز هم می گوید خود مثلا ترمذی، ترمذی در بین صحاح سته یک امتیازی دارد که خیلی از احادیث را ارزیابی هم می کند. از این جهت ترمذی جای توجه است مثلا برای این که با روشش آشنا بشویم ایشان این طور دارد، این کلام خود ترمذی: حدیثٌ لا نعرفه مرفوعا إلا من حدیث عطاء ابن عجلان و هو ضعیفٌ زاهق الحدیث. دقت کردید؟ زاهق الحدیث یعنی حدیثش ارزش ندارد. مرفوعا مراد این است که این. اصطلاحا عرض کردم که چون عده ایشان بحث دیگری را دارند که می گویند قبول داریم اما حدیث مرفوع نیست، موقوف است. آن وقت موقوف را هم غالبا بر کلام علی ابن ابی طالب، عرض کردم یک اصطلاحی دارند ما این اصطلاح را نداریم. اشتباه نشود. مرفوع یعنی وقتی که صحابی از رسول الله نقل بکند. موقوف کلام خود صحابی و مقطوع کلام تابعین. اصطلاحشان این است. اصطلاح اهل سنت است. خیلی از احادیث را بحث دارند. این دقیق عبارت ترمذی است. کلام پیغمبر را مرفوع می گویند مثلا می گوید عن ابن عباس مرفوعا قال، یعنی ابن عباس قال رسول الله.

یکی از حضار: آنها به موقوف ما مرفوع می گویند؟

آیت الله مددی: ما مرسل را تقریبا مرفوع می گوییم. گاهی مرفوع را هم بیشتر به دو سه واسطه، رفعه الی ابی عبدالله. آنها مرفوع کلامی است که به رسول الله.

ببینید می گوید حدیثٌ لا نعرفه، یعنی حدیث کلام ابوهریره است چون اینجا به ابوهریره برگشته. این عکرمه معروف نیست، این عکرمهٔ ابن خالد مخضومی است. می گوید لا نعرفه مرفوعا إلا من حدیث عطاء ابن عجلان و هو ضعیفٌ، این را قبول نکرده. حدیث را آورده اما قبول نکرده است یعنی کلام. این که می گوید لا نعرفه مرفوعا یعنی موقوف است. موقوف به ابوحنیفه است.

یکی از حضار: خود ابوهریره می گوید قال قال رسول الله.

آیت الله مددی: ایشان می گوید راهش این است عطاء ابن عجلان. او نقل کرده است لذا برای ما مرفوعا ثابت نیست، لا نعرفه مرفوعا إلا به روایت ایشان. ما رفع القلم هم داریم. بحث سر این است که به این لفظ از رسول الله صادر شده باشد آن هم با دو تا، صبی، به نظرم در کافی الان دقیقا نمی دانم شما گفتید فقط مجنون دارد.

این که روایت سکونی است متن خیلی عجیب و غریبی است.

علی ای حال این چیزی که ما الان داریم این حدیث رفع القلم است. آن وقت ایشان حدیث رفع القلم را، من طرق ایشان را. ایشان علی خلاف القاعده هم اول حدیث عائشه را آورده است. ببینید حدیث عائشه را ابوداود و نسائی دارد. همه اینها از صحاح سته است. ابن باجه دارد. بعد سندش را نقل می کند و به عائشه می رساند. از آن لطیف ترش این است که حاکم دارد می گوید حدیثٌ صحیحٌ علی شرط مسلم. عرض کردم عده ایشان هم حدیث را صحیح می دانند و لم یخرجها، و لم یُعلِّه بشیء، این چون اصطلاحات آن است. لم یُعلِّه بخوانید به صیغه باب افعال. اعلّ الحدیث یعنی جعل له علةً، چون ما این را نداریم می گویم که آشنا بشوید که وقتی متون اهل سنت را می خوانید چجوری متن را بخوانید.

و لم یُعلِّه الشیخ فی الامام تقی الدین، یک مقداری ایشان زیاد از او نقل می کند. تقریبا می شود گفت که کتابش به عنوان شرح و حاشیه اوست و لم یُعلِّه فی الامام بشیء و إنما قال هو اقوی اسنادا من حدیث علیٍ و قال صاحب تنقیح. اشکال در سر حماد ابن ابی سلیمان است از اساتید که دو سه نفر توثیقش کردند.

و تکلم فیه ابن سعد و الاعمش و روی له مسلم مقرونا بغیره. می گوید این که حاکم گفته شرط مسلم نیست، چون مقرون است، یعنی حدیثش را مستقلا استدلال نکرده است. یک حدیث دیگه آورده این را مقرونا و تاییدا ذکر کرده است لذا این قابل اعتماد نیست. این راجع به حدیث عائشه که تقریبا می شود گفت مشهورترین حدیث است و تعبیر به صحیح هم شده است.

حدیث علیٍ را هم عرض کردم طرق فراوان. خیلی فراوان است. یکیش نیست. یکیش و امثلها به تعبیر ایشان ما رواه ابو داود. همین که ایشان الان نقل کرد. عن اعمش، عن ابی ذبیان، عن ابن عباس. این جا ابن عباس دارد، آن آقا نقل نکرده است. دیگه آقایان اگر خواستند مراجعه بکنند. آن وقت متن حدیث هم در مصادرشان حدیث علیٍ خیلی. یکیش این است مرّ علی ابن ابی طالب بمجمعۀ بنی فلان و قد زنت فامر عمر ابن الخطاب برجمها، فردّها و قال لعمر یا امیرالمومنین اترجم هذه؟ قال نعم، خوب دقت بکنید، این قسمت اخیرش که محل کلام است می خواهم بخوانم. قال أو ما تذکر أن رسول الله قال رفع القلم عن ثلاث، عن المجنون، البته یک عده ای بحث دارند که روایتی که توش عدد دارد این ها بعدها اضافه شده است. در آن زمان رسم عدد نبوده. مثلا می گفتند رفع القلم عن المجنون، نمی گفتند سه تا. این کلمه سه تا مال رشد علمی است. مال آن زمان نیست. وقتی عدد آمد این مال آن زمان نیست. در روایات اهل بیت اشکال ندارد. در رسول الله اشکال می کنند. اصلا احب من دنیاکم ثلاث نیست، آن احب من دنیاکم النساء و الطیب و جعل قرۀ ، نگفته دو تا نساء و طیب، خودش را اسم برده. معدود را اسم برده. می گویند در آن زمان فرهنگ آن زمان نبود که عدد بگویند. عدد را بکار نمی بردند. این هم بحثی است. یکی از اشکالات معروف سنی ها به نهج البلاغه همین است. رفع القلم عن المجنون المغلوب علی عقله. اینجا فقط به همین مقدار. و عن النائم حتی یستیقظ، و عن الصبی حتی یحتلم فقال صدقتَ، عمر گفت صدقتَ، راست است همین طور است، فخلّی عنها. بعد ایشان وارد بحث های این حدیث شده است که حاکم در مستدرک، قال علی شرط الشیخین، این حدیث علیٍ را هم ایشان صحیح حساب کرده.

آن وقت ایشان متون مختلف و بحث های مختلف که چه کسانی از اعمش نقل کردند و اعمش چجور نقل کرده است. مثل این روایت را شما دیدید ابی ذبیان عن علیٍ، این جا هم دارد و رواه فلان عن ابی ذبیان، موقوفا و لم یذکر ابن عباس، و رواه ابوفلان عن ابی ذبیان عن

ابن عباس و عمر موقوفا. یعنی حدیث کلام رسول الله نیست. کلام خود عمر است و هلم جرا. این یک نکته که آیا کلام چیست، این یک بحث است. من متون روایات آنها را نمی خوانم. متون علیٍ

یک روایت دیگه از مسلم ابن صُبیح عن علیٍ است. قال رسول الله رفع القلم عن ثلاثة، عن النائم حتی یستیقظ و عن الصبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یعقل. حالا بعد مناقشات سندی داریم. بحث من در این قسمت است. ببینید این مطلب که یک برخوردی بین عمر و علی ابن ابی طالب شده. یک مقدارش را این نقل کردند. یک متن هم معلوم شده که اصلا برخورد نبوده. کلام علی ابن ابی طالب بوده. در این برخورد یکیش این است. یکی دیگه اش ابو داود.

اتی عمر بامرأة قد فجرت، فامر برجمها فاتی علیٌ علیه السلام و اخذها و خلّی سبیلها. ولش کرد. فاخبر عمر، فقال ادعوا لی علیا، فقال لقد علمت أن رسول الله قال. این جا هم دارد لقد علمت أن رسول الله قال. رفع القلم عن ثلاث، عن الصبی و عن النائم حتی یستیقظ و عن المعتوه حتی یبراء و أن هذه معتوهة بنی فلان لعل الذی اتاها اتاها و هی فی بلائها، قال فقال عمر لا ادری. فقال علیٌ و أنا ادری. این متن ذیلش با آن جا فرق می کند. من برای همین گفتم. دیگه بقیه اش هم خودتان بخوانید. این اصلا یک چیز عجیبی است. در آن جا داشت که وقتی علی ابن ابی طالب گفت قال عمر صدقتَ، در این متن دارد که عمر گفت من یادم نمی آید پیغمبر چه فرموده، حضرت می گوید من می دانم. تو نمی دانی من می دانم. گفت که ادری حجة علی من لا ادری. آن که یادش نمی آید حجت نیست، آنی که یادش می آید. یک متنش هم این جوری است.

بعد بحث های دیگه که حالا من نمی خواهم بگویم. باز هم عن علیٍ به طریق دیگر ابن ماجه دارد عن علیٍ، رفع القلم عن الصغیر و المجنون و النائم، و مناقشاتی که دارد و من وارد آن مناقشات نمی شوم.

در یک متن دیگرش دارد که در مسند احمد عن الحسن، این مراد حسن بصری است. أن عمر اراد أن یرجم مجنونة فقال له علیٌ سمعتُ رسول الله یقول رفع القلم عن ثلاثه دارد. فدرا عنها عمر. دیگه ندارد که عمر قبول کرد یا قبول نکرد. یک چیز عجیبی که در کتاب های اهل سنت است خیلی اسانید، بیشترین اسانیدشان مال علی ابن ابی طالب است. و اعجب از آن حدیثی است که طبرانی از ابی ادریس

خولانی نقل کرده است. از عشائر معروف یمن است. الان هم هست خولان نزدیک صنعان است. قال اخبرنی غیر واحد من اصحاب رسول الله منهم ثعبان و شداد ابن اوس. أن رسول الله قال رفع القلم عن ثلاث. این خیلی عجیب است.

جماعۀ من اصحاب رسول الله. دیگه فقط علی ابن ابی طالب و ابن عباس نیست. تصادفا دو نفر را اسم می برد که جاهای دیگه روایتش نیامده. یکی ثعبان و یکی هم شداد ابن اوس.

پس معلوم شد تا این مقداری که من الان می خواستم نقل بکنم معلوم شد انصافا در قرن دوم به بعد خیلی این قصه را به عددی از صحابه و علی راسهم به علی ابن ابی طالب نسبت دادند و در روایت ما هم کلا نیامده است. این خیلی عجیب است.

داعی جعل چون قضایایی بین این که عمر بلد بوده یا بلد نبوده. احکام را درست اجرا می کرده یا نه. اخبرنی غیر واحد من اصحاب رسول الله. در یک متنش دارد که عمر گفت صدقتَ، درست است. در یک متنش دارد که گفته لا ادری. اصلا خبر ندارم. در یک متن هم اصلا ندارد چون عمر ولش کرد و چیزی نگفت.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین